

مقابله گفتمان تبارشناسی در دو متن تاریخی قرن ۱۰هـ.ق؛

تاریخ بخارا و تجارب‌الأمم

مینا صفا*

مصطفی ندیم**

چکیده

تبارگرایی و توجه به تبار در بین حکومت‌های ایرانی قرن چهارم هجری اهمیت خاصی داشته است. بنابراین یکی از مباحث مهم نظری در تاریخ ایران، در قرون نخستین و میانه اسلامی، گفتمان تبارشناسی تاریخی است. در این میان دو سلسله سامانی و آل بویه به منظور کسب مقبولیت در بین مردم، به تبار خود و معرفی آن به جامعه ایرانی و بزرگان و دانشمندان ایرانی توجه خاصی داشتند. از سوی دیگر نمی‌توان به نقش ایدئولوژی در تثبیت قدرت حکومت‌های مستقل ایرانی در این زمان بی‌توجه بود.

مهمترین منابع موجود در مورد تاریخ سیاسی این دو سلسله کتابهای تجارب‌الأمم و تاریخ بخارا هستند. نویسندگان این دو کتاب به خوبی از نقش گفتمان تبارشناسی سلسله‌های مورد نظر آگاه بودند و از این مسأله غافل نماندند. این مقاله برآن است تا گفتمان سیاسی و تبارشناسی حکومت‌های سامانی و بویه را در این دو منبع مهم مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: گفتمان تبارشناسی، گفتمان سیاسی، دودمان سامانی، آل بویه، تاریخ بخارا، تجارب‌الأمم.

* دکترای تخصصی تاریخ، دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)، minasafa@gmail.com

** دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه شیراز، mos.nadim@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۵

۱. مقدمه

گفتمان تبارشناسی؛ به عنوان یکی از بسترهای انتقال اندیشه و مفاهیم ریشه‌دار در بافت فرهنگی-اجتماعی ایران، با افزایش گرایش به الگوهای باستانی در بستر گفتمان سیاسی نخستین حکومت‌های اسلامی-ایرانی بازآفرینی گردید. این گرایش نتیجه دسته‌بندی‌های قومیتی و سیاست‌های منفی خلفای عرب بود. بر پایه این حقیقت تاریخی، مسئله این مقاله نشان دادن تلاش دربار سامانیان و آل‌بویه برای دستیابی به اهداف اجتماعی و سیاسی و مطامع ارضی به واسطه تبارسازی در بستر متون تاریخی است؛ که برای دستیابی به این مقصود از چهارچوب نظری تحلیل گفتمان استفاده خواهد شد. سامانیان و آل‌بویه، دو جریان سیاسی عمده در قرن ۴ ه.ق در شرق خلافت اسلامی، با هدف کسب مقبولیت و ایجاد پایگاهی در بافت اجتماعی-فرهنگی به نوزایی و خلق مجدد مفاهیم و گزاره‌های گفتمان تبارشناسی پرداختند. تمام این معانی و گزاره‌ها حول محور دال مرکزی گفتمان و دانش تبارشناسی: «شناخت حاکمیت یک سلسله بر بنیاد اتصال به تبار پادشاهان و یا پهلوانان تاریخی و اساطیری ایران» سامان می‌یافت. با توجه به انعکاس گفتمان در ساختار زبان و همراهی همیشگی آنها، این مؤلفه مرکزی از دوران تشکیل نخستین حکومت‌های ایرانی به عنوان یک الگوی مفهومی در درک زبانی-اجتماعی مردم ایران شکل گرفت و باقی ماند.^۲

در نظام حقیقت گفتمان تبارشناسی، معنایی با کاربرد قومی و به منظور متمایز نمودن هویت حکام یک سلسله رخ می‌دهد. حکام آل‌سامان و بویه با بازآفرینی گزاره‌های گفتمان تبارشناسی رسوب‌یافته^۳ در ساخت ذهنی-فرهنگی مردم ایران به دنبال جلب وفاداری و همکاری اتباع خود بودند. تاریخ‌نگاران این دوره نیز تحت تأثیر قدرت دستگاه حاکم و در بستر گفتمان سیاسی، مفاهیم موجود در بستر فرهنگی و اجتماعی را از طریق معناگردانی در گزارش تاریخی خود وارد می‌نمودند. منظور از معناگردانی در اینجا، متناسب‌سازی معنای گزاره‌ها با ساخت سیاسی و اهداف ایدئولوژیک قدرت حاکم در بستر زمانی است.

وجه دیگر در ساخت و تداوم یک گفتمان، اجتماعی است که گفتمان در آن و برای آن به وجود آمده است. در تأیید اهمیت اجتماع می‌توان به نقل قولی از مک‌کارتی در ارتباط با معنای معرفت اشاره نمود: معرفت مجموعه اندیشه‌ها و اعمال یک گروه اجتماعی یا جامعه‌ای که آنها را به عنوان واقعیت برای خود و دیگران می‌پذیرند. بنابراین معرفت‌ها به طور اجتماعی ساخته می‌شوند و به عنوان بخشی از کنش‌های انضمامی انسان (مک‌کارتی،

۱۳۸۸: ۲۰، ۵۶ و ۹۹) نقش اساسی در گزینش اخبار و نگارش تاریخ داشته و مؤثر بر جهتگیری‌های سیاسی هستند. از این رو اجتماع جایگاه تعیین کننده‌ای در ساخت و تداوم گزاره «برخورداری از تبار شاهان و بزرگان در شناخت و پذیرش خاندان حاکم» در علائق، ارزش‌ها و هنجارها دارد. از سوی دیگر، گفتمان‌ها نظام‌بخش چپستی معرفت و نحوه عرضه نظام‌های خاص تفکر (مثلاً در مورد تبار) و گرانیک‌های نهادی‌شان (همانند دانشگاه، حکومت، نظام‌های قانونی و منزلت علمی و ...) به عنوان معرفت هستند.

گرایش نهادهای حکومت در بازآفرینی گفتمان تبارشناسی به منظور کسب مقبولیت را می‌توان از منظر تأثیری که نهادهای قدرت و گروه‌های ذینفع در جهتگیری‌های سیاسی-اجتماعی خود از معرفت و حافظه تاریخی اجتماع می‌پذیرند، بررسی نمود. در رویکرد این مقاله، قدرت‌های سامانی و آل‌بویه با همراهی دانش تاریخ معرفتی را مجدداً بازآفرینی نمودند و از آن برای تأیید دستگاه خود و توجیه برتری و مقابله با دیگر گروه‌های اجتماعی و حکومت‌ها استفاده کردند. بنابراین در بازآفرینی گفتمان تبارشناسی، حکومت‌ها ادعای خود را بر اساس آگاهی تاریخی و یا همان معرفت تاریخی مردم شکل می‌دهند و در عین حال معرفتی مختص به تبار خود به وجود می‌آورند و از طریق رسانه زمان (کتب تاریخی) زمینه تغییرات (و یا بهره‌برداری‌های) سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌نمایند. گفتمان تبارشناسی حکومت‌های اسلامی-ایرانی قرون نخستین بر شالوده گفتمان تبارشناسی باستانی ایران با شاخصه‌های معرفتی و اندیشه اجتماعی خاص آن استوار و به منظور کسب پذیرش اجتماعی در بستر اهداف ایدئولوژیک مرزی و نظامی مجدداً بازآفرینی گردیدند. این مسأله یادآور نظر مارکس وبر در مورد قدرت گرفتن و اعتبار یافتن ایده‌ها در پیوند با منافع مادی (Weber, 1946: 3-62) است.

گفتمان‌ها در طول زمان و به تبعیت از شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پدیدآورنده آنها صورت متغیری دارند. این مسأله نتیجه دو عامل تعیین کننده است: ۱- رابطه مفهوم و معنا که محصول نظام قراردادهای اجتماعی و از یک جامعه به جامعه دیگر و از یک زمان به زمان دیگر متفاوت می‌باشند. در نتیجه معانی و مفاهیم هرگز ثبات و صورت قطعی نخواهند داشت (هال، ۱۳۹۱: ۵۹-۷۰)، ۲- این واقعیت که تحلیل آثار کلاسیک جز با بررسی موقعیت و جایگاه تاریخی بکارگیری مفاهیم ممکن نیست (مک کارتی، ۱۳۸۸: ۳۱). برخورداری از مؤلفه «تبار پادشاهی» در ساخت سیاسی حکومت‌های ایران تا پیش از ورود اسلام مشروعیت بخش بود و در نتیجه ضامن ایجاد مقبولیت، اما با ورود اسلام و

تغییر مؤلفه‌های سیاسی این جریان معکوس و این مؤلفه در زمینه فرهنگی-اجتماعی نمود یافت. اینجا همان نقطه تغییر در کارکرد گزاره‌های تبارشناسی ریشه‌دار در بافت اجتماعی و تاریخی ایران است که به دوره‌های بعد منتقل و بازآفرینی گردیدند و نقش جدیدی در صورت‌بندی گفتمان سیاسی خاندان‌های حاکم گرفتند. بر این اساس نگارنده مدعی است که چنین گزاره‌هایی در گفتمان سیاسی حکومت‌های ایرانی در طول تاریخ «دال‌های ثابت با نقش‌های متحرک» هستند. یعنی گزاره‌هایی که از حوزه زیست جهان فرهنگی و نظام مفهومی-معنایی زبان کاربرانش خارج نشده و تنها با از میان رفتن بستر تجلی بی‌واسطه‌شان در ساخت سیاسی دستگاه حاکم به سطح عمیق‌تر و ناملموس‌تر فرهنگ و اجتماع عقب نشستند. در مرحله بعد چنین گزاره‌ها و دال‌های رسوب یافته‌ای در ساخت گفتمان تبارشناسی حکومت‌های اسلامی-ایرانی به عنوان خرده گفتمانی از گفتمان سیاسی‌شان بازآفرینی و استفاده گردیدند. به این ترتیب با وجود اعتقاد فوکو به تاریخ منقطع با گسست‌های شناختی که موجب توسعه‌های ناپیوسته در ساختارهای گفتمان می‌شود (Focault, 1980a: 59)، نشانه‌هایی از وجود پیوست در ساحت اندیشه و فرهنگ، و معانی و مفاهیم مشترک و پایدار در ساختار زبان فارسی وجود دارد.

با توجه به نقش گفتمان و قدرت در تولید دانش و تعیین کاربست و کارآمدی آن (هال، ۱۳۹۱: ۸۸ و ۹۳)، گفتمان دینی-سیاسی اسلام شکل خاصی از دانش تاریخ بر محور ادیان ابراهیمی را به شیوه‌ای متفاوت از تاریخنگاری پیش از اسلام در قالب تاریخ عمومی^۴ شکل داد. اما دانش تاریخ از قرن ۴ه.ق به بعد، به واسطه اعمال گفتمانی همانند پرداختن به تاریخ ایران باستان و ارج نهادن به زبان فارسی و حمایت از مورخان و ادبا و ... در بستر دربار و در چهارچوب رابطه دانش و قدرت، در خدمت گفتمان سیاسی حکومت‌های ایرانی-اسلامی قرار گرفت. به این ترتیب تاریخنگاری با قدرتی که از پیوند با دستگاه قدرت؛ دربار و گروه‌های ممتاز اجتماعی، می‌یافت بر صدق گزاره‌ها و روایت‌هایش صحنه گذاشته و خود را همانند مرجع حقیقت ارائه می‌نمود. در ارتباط با گفتمان تبارشناسی، دانش تاریخ با کمک به ساخت مقبولیت، از طریق ایجاد و یا تأیید تبارنامه حکام و امرا، در راستای ایدئولوژی دستگاه حاکم اثر واقعی در دنیای بیرون داشت و از همان جنبه صادق می‌شد.

در این پژوهش در بررسی فرایند شکلگیری و تحلیل گفتمان تبارشناسی حکومت‌های سامانی و بویه چند اصل بنیادین مفروض است: ۱- اعتقاد به شکلگیری معنای حقیقت در برخورد با امر صادق نزد گفتمان رقیب و همچنین اهمیت برخوردهای گفتمانی در ساخت

یک گفتمان، ۲- اعتقاد به وجود شبکه روابط قدرت (موجود در لایه های اجتماعی و دربار) مؤثر در ساخت و تأیید تبارنامه های امرا و حکام، ۳- نگاه به سلسله نسب به عنوان جلوه ای از قدرت خاندان حاکم و فراتر از سوژه و ۴- در نهایت روابط پیچیده ای که میان تأثیرات مادی و اجتماعی ساخت گفتمان وجود دارد. در این چهارچوب، گفتمان در ارتباط با پرسش های مربوط به حقیقت، اقتدار و یا اتوریته همیشه در حال گفتگو و در تعارض با گفتمان ها و رویه های اجتماعی دیگر است. به این ترتیب نقشی که ساخت گفتمانی و معرفت تاریخی در معنادار و اثربخش ساختن اظهارات و شکل دادن به درک ما از واقعیت دارند، اساس این پژوهش در بررسی و تحلیل ساختار گفتمان تبارشناسی دو دستگاه سیاسی سامانی و بویه در دو متن تاریخی؛ تجارب الامم و تاریخ بخارا، خواهد بود.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون به طور مستقل تحقیقی در ارتباط با گفتمان تبارشناسی سامانیان و آل بویه در دو اثر تاریخ بخارا و تجارب الامم صورت نگرفته است، که نشان دهنده اهمیت و ضرورت این تحقیق است. اما، پیش از این، مطالعات ارزشمندی در رابطه با ادعاهای تبارشناسی خاندان های ایرانی در قرون نخستین و میانه اسلامی انجام گرفته است؛ از آن جمله می توان به تحقیقات پروانه پورشریعی در چند کتاب و مقاله اشاره کرد. او از محققان جدید در حوزه ایران باستان است، که در یکی از مهمترین آثارش «زوال و سقوط شاهنشاهی ساسانی: اتحادیه پارتی-ساسانی و غلبه اعراب در ایران» فرض وجود دوگانگی در عرصه های سیاسی، اجتماعی و دینی بر اثر تداوم حیات میراث اشکانی و نفوذ خاندانهای پارتی در ایران ساسانی را می پروراند (Pourshariati, 1995). همچنین پورشریعی در یکی از مقالات خود «پارتیان و گردآوری شاهنامه های مرجع» تحقیقات سودمندی در ارتباط با تبار اشکانی دودمانهای ایرانی شرقی در قرون نخستین اسلامی و نقش این خاندان ها در حفظ تاریخ و اساطیر انجام داده اند (پورشریعی، ۱۳۹۱). باسورث در مقاله «میراث پادشاهی در اوایل ایران اسلامی و جستجو برای ارتباطات سلسله ای با گذشته» به دنبال پاسخ به این سوال است که چگونه ساختارهای حاکمیت و پادشاهی از دوران ساسانی تا دوران اولیه اسلامی تداوم می یابد. او به این منظور تاریخچه خاندان های حاکم با تبار اشکانی و ساسانی در این بازه زمانی در برخی مناطق، همانند طبرستان و خراسان، را بررسی میکند (Bosworth, 1973). از سوی دیگر، اشپولر در «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی» بر

جنبه‌های اجتماعی و محدود نشدن به امور سیاسی و حکومتی تأکید دارد؛ که در نتیجه چهارچوبی قوی برای بررسی اوضاع اجتماعی فراهم می‌آورد. همچنین کثرت و تنوع منابع مورد استناد اشپولر به ارزش و غنای این اثر می‌افزاید (اشپولر، ۱۳۹۶، ج ۱ و ۲). در ارتباط با اوضاع فرهنگی و سیاسی عصر بویه، کرمر در کتاب «احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه» این موضوع را مطرح می‌کند که در قرن دهم هجری در جهان اسلام، به ویژه در ایران و عراق، و در سایه حکومت آل‌بویه، رنسانسی قابل مقایسه، در برخی جنبه‌ها، با رنسانس قرن دوازدهم و پانزدهم ایتالیا رخ داد. به علاوه او معتقد به وجود کوششی آگاهانه برای جذب و انتقال میراث فکری یونان باستان در این دوره است (کرمر، ۱۳۷۵). همچنین بوسه در مقاله «ایران در عصر آل‌بویه» به شرح مفصل رویارویی‌های آل‌بویه و سامانیان می‌پردازد. او معتقد است رکن‌الدوله و عضدالدوله به دنبال احیای پادشاهی ایران بودند (بوسه، ۱۳۹۰). یکی از جدیدترین تحقیقات در ارتباط با تبار سلسله‌ها و خاندان‌های باستانی ایران اثر ارزشمند ساقی‌گازرانی، «روایت‌های خاندان رستم و تاریخ‌نگاری ایرانی»، است؛ که با بررسی روایت‌های شاهنامه و سایر منابع اساطیری و روایی موجود از خاندان رستم، در بستر تاریخی اشکانیان، پیوندی تاریخی میان برخی از شخصیت‌های شناخته شده خاندان رستم در ولایت سیستان و خاندان نامی سورن و رویدادهای عصر اشکانی برقرار می‌سازد (گازرانی، ۱۳۹۷).

۳. تاریخ بخارا

تاریخ بخارا نگاشته بوبکر محمد بن جعفر نرشخی از نویسندگان عصر سامانی است. نرشخی تا پس از وفات ابومحمد نوح بن نصر سامانی در قید حیات بود و اثر خود را به امیر نوح تقدیم نمود. این مورخ اخبار مربوط به روزگار خود را بر اساس مشاهدات مستقیم و در برخی موارد نقل قول‌های مطلعین می‌نگارد و در مورد حوادث پیش از زمان خود از آثار پیشینیان بهره می‌برد (تاریخ بخارا، ۱۳۶۳: مقدمه، ۱۵-۱۸). در سال ۵۲۲ه.ق/بوزنصر محمد بن نصر القباوی کتاب تاریخ بخارای نرشخی را از عربی به فارسی ترجمه کرد. در این ارتباط القباوی می‌گوید:

... بیشتر مردم به عربی رغبت ننماید. دوستان از من درخواست کردند که این کتاب را به فارسی ترجمه کن. حقیر درخواست ایشان را اجابت کردم و این کتاب را به فارسی ترجمه کردم... و چون در نسخه عربی ذکر چیزهایی بود که در کار نبود و نیز طبیعت را

از خواندن آن ملالتی می‌افزود ذکر آن چیزها کرده نشد (تاریخ بخارا، ۱۳۶۳: متن، ۳-۴).

به این ترتیب او بخش‌هایی از کار نرشخی را حذف و مطالبی را از منابعی همانند «تاریخ [بخارا]ی غنجان» می‌افزاید و حوادث را تا سال ۳۶۵ ه.ق ادامه می‌دهد (بشار عواد، ۱۳۸۳: ۹۴). در سال ۵۷۴ ه.ق محمد بن زفر بن عمر تلخیصی از کتاب تاریخ بخارا را آماده کرد و مطالبی از کتاب «خزائن العلوم» اثر ابوالحسن عبدالرحمن بن محمد نیشابوری را به آن ضمیمه نمود و به امام عبدالعزیز بخاری حنفی (رئیس شهر بخارا) تقدیم کرد. اما حوادث تاریخ بخارا با افزودن مطالبی توسط شخصی گمنام تا ۶۱۶ ه.ق، زمان تسلط مغولان بر بخارا، ادامه می‌یابد (تاریخ بخارا، ۱۳۶۳: مقدمه، ۱۷). بنابراین متن کنونی فارسی تاریخ بخارا، که عمده مطالب آن شامل تاریخ سیاسی می‌شود، توسط افراد مختلف تلخیص شده و با افزودن مطالبی که در اصل کتاب موجود نبوده تغییر یافته است. در نهایت اصل عربی تاریخ بخارای نرشخی و ترجمه فارسی القبای از میان رفته‌اند و تاریخ بخارای امروز همان تلخیص محمد بن زفر است (بشار عواد، ۱۳۸۳: ۹۴؛ خیراندیش، بهار ۱۳۷۷: ۲۲۶). راجع به نثر تاریخ بخارا ذبیح /.. صفا می‌گوید: «...ساده و بسیار روان و بی‌پیرایه است» (صفا، ۱۳۷۱: ۹۷۸) و عبدالحسین نوایی در این مورد معتقد است:

نثر کتاب شیرین و روان است و با اینکه در قرن ششم نوشته شده، اما همان سادگی و روانی و جملات کوتاه و احیانا تکرار آمیز و کمی لغات عربی قرن چهارم را هنوز حفظ کرده است و هر چند جای جای سست به نظر می‌رسد. ولی یقینا در روزگار نخست نثری یکپارچه و منظم داشته و بعدها بر اثر تصرف کاتبان و نسخه پردازان احتمالا این سستی در نثر راه یافته است (نوایی، ۱۳۷۶: ۳۴).

تاریخ بخارای نرشخی از آثار مهم تحقیق در باب سرزمین‌های شرقی جهان اسلام در قالب تاریخ محلی^۵ و کتابی با اعتبار ویژه تاریخی و اجتماعی برای پژوهش در باب حکومت سامانیان در ماوراءالنهر و خراسان به ویژه در مورد بخش نخست حکومت ایشان است (تاریخ بخارا، ۱۳۶۳: مقدمه، ۱۳-۱۵، ۲۰). در این کتاب از ناحیه بخارا و ضمائم آن همانند ربض و دیوار بخارا، خراج بخارا و نواحی آن، مناقب و فضائل بخارا و آنچه به وی نسبت دارد و ذکر احادیثی در فضیلت بخارا، نحوه فتح بخارا توسط مسلمانان، بنای مسجد جامع، مختصری از تاریخ بخارا از زمان طغشاده بخارا خلد تا زمان شروع فتح اسلامی، تقسیم بخارا میان عرب و آغاز کار سامانیان و شرح مختصری از احوال حاکمان این سلسله

تا زمان *ابوالحارص منصور بن نوح سخن رفته است (تاریخ بخارا، ۱۳۶۳)*. *عبدالحسین نوایی* معتقد است مؤلفان تاریخ بخارا با پرداختن به تاریخ سامانیان و ذکر فرد فرد حکام این سلسله و کیفیت نفوذ و رسوخ اسلام و عرب مانند المقنع و دیگران بیشتر بدین کتاب جنبه تاریخ به معنای عام بخشیده‌اند تا یک تاریخ محلی (نوایی، ۱۳۷۶: ۳۴). همچنین به عقیده بارتولد: «متن اصلی آن بیش از تواریخ دیگر شهرها حاوی اطلاعات تاریخی بوده» (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱، ۶۱).

در تاریخ بخارا تبار سامانیان اینگونه معرفی می‌شود:

... و این اسد جلد امیر ماضی امیر اسماعیل سامانی است (رحمه الله علیه). اسماعیل ابن اسد بن سامان خدات. و سامان (خدات) از فرزندان بهرام چوبین ملک [در نسخه دیگری از این اثر عنوان ملک وجود ندارد] بوده است، و از آنگاه باز بارگاه سامانیان هر روز بلندتر است تا رسید آنجا که رسید... (تاریخ بخارا، ۱۳۶۳: متن، ۸۱-۸۲).

نرخشی دو نفر را بدون ذکری از نام کتاب ایشان به عنوان منبع خود در تاریخ آل سامان و ذکر نسب ایشان معرفی می‌کند: ۱- محمد بن صالح اللیثی؛ به احتمال صاحب کتاب «الدوله» (متوفی به سال ۲۵۲ه.ق)، ۲- ابوالحسن مدائنی (در اصل مدائنی)؛ مرجع طبری، مسعودی و دیگر مورخان. اطلاعات او از حوادث شرق مثل خراسان و ماوراءالنهر بیش از بقیه بوده است (تاریخ بخارا، ۱۳۶۳: مقدمه، ۱۸-۲۰).

در قرون نخستین ورود اسلام به ایران طبقه دهقان از لایه‌های اجتماعی صاحب نفوذ و قدرت در بافت سیاسی و اجتماعی ایران بود. این طبقه نقش مؤثری در ساخت پایه‌های حکومت اسلامی و تدارک بستر رشد و قدرت‌یابی نخستین حکومت‌های اسلامی-ایرانی، به ویژه از طریق ساخت و تأیید تبارنامه‌های ایشان، داشتند. به این ترتیب متون قرون نخستین و میانه اسلامی خالی از اشاره به جایگاه اجتماعی این طبقه و نقش ایشان در گفتمان سیاسی-تاریخی این دوره نیست. از جمله در تاریخ بخارا جایگاه ویژه دهقانان در اجتماع و تمایزشان از سایر گروه‌های مردم را می‌توان از اشاره به محله اختصاصی ایشان دریافت. در این ارتباط اینگونه روایت شده است:

روایت کرده‌اند از محمد بن سلام بیکندی که وی با زهد و با علم بود. گفت که به خواب دیدم رسول را صلی الله علیه و سلم به بخارا (در بازار خرقان) و بازار خرقان از سر کوی مغان تا کوی دهقانان، آنرا در قدیم بازار خرقان خوانده‌اند (تاریخ بخارا، ۱۳۶۳: متن، ۷۴-۷۹).

همچنین در زمینه نقش دهقانان به عنوان نماینده مردم و صاحب ملک و ده اینگونه نقل شده است:

و نصر سیار با [طغشاده] بخارخدا سخن می‌گفت، [که] دو دهقان از بخارا بیامدند، هر دو از خویشان بخارخدا بودند، و هر دو بر دست نصر سیار اسلام آورده بودند، و بزرگ‌زادگان بودند، هر دو در پیش نصر سیار از بخارخدا تظلم کردند، و گفتند که بخارخدا دیه های ما را غصب کرده است، و امیر بخارا و اصل بن عمرو در آنجا حاضر بود، از وی نیز داد خواستند، و گفتند این هر دو دست یکی کرده‌اند، و ملکهای مردمان می‌گیرند (تاریخ بخارا، همان: ۸۴).

تاریخ بخارا حاوی گزاره‌هایی در تأیید گفت‌وگو سیاسی آل‌سامان، به منظور کسب مشروعیت دینی و سیاسی از دستگاه خلافت، و تأکید بر پیروی آل‌سامان از حکومت مرکزی است. در این ارتباط اینگونه روایت می‌شود:

روز دوشنبه دوازدهم ماه (مبارک) رمضان سال بر دویست و شصت بود و بدان سبب شهر قرار گرفت، و اهل بخارا از رنج بیرون آمدند، و به راحت پیوستند و در همین سال امیر نصر بن احمد را منشور «ولایت» همه اعمال ماوراءالنهر از آب جیحون تا اقصی بلاد مشرق بیاوردند از خلیفه موفق بالله. و خطبه بخارا به نام امیر نصر بن احمد، و به نام امیر اسماعیل گفتند، و نام یعقوب لیث صفار از خطبه افتاده بود. (تاریخ بخارا، ۱۳۶۳: متن، ۱۰۹-۱۲۷).

و چون امیر اسماعیل عمرولیث را نزدیک خلیفه فرستاد، خلیفه منشور خراسان به وی فرستاد، و از عقبه حلوان و ولایت خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و سند و هند و گرگان همه او را شد. و بر هر شهری امیری نصب کرد، و آثار عدل و سیرت خوب ظاهر کرد. و هر که ظلم کردی بر رعیت گوشمال دادی. و هیچکس از آل‌سامان با سیاست تر از وی نبود. با آنکه زاهد بود در کار ملک هیچ محابا نکردی. و پیوسته خلیفه را اطاعت نمودی. و در عمر خویش یک ساعت بر خلیفه عاصی نشدی، و فرمان او را بغایت استوار داشتی. (تاریخ بخارا، همان).

داشتن امارت خراسان ویژگی گفت‌وگو سیاسی آل‌سامان به خصوص در اوایل کار ایشان است. از جمله در تاریخ بخارای نرشخی امرای سامانی در بسیاری موارد با نام امیر خراسان خوانده می‌شوند: «امیر شهید احمد بن اسماعیل السامانی امیر خراسان شد و او را امیر شهید خوانند. او به سیرت پدر خویش می‌رفت، و عدل می‌کرد، و انصاف رعیت به تمامی داد. و

رعایا در راحت و آسایش می‌بودند. و از آنجا به خراسان رفت، و مملکت خویش را مطالعه می‌کرد، و سیستان بگشاد. و به روزگار امیر ماضی سیستان به نام او بود، و از آنجا به بخارا آمد» (تاریخ بخارا، ۱۳۶۳: متن، ۱۲۸).

۴. تجارب‌الأمم

تجارب‌الأمم اثر ابو‌علی احمد بن محمد مسکویه (۳۲۰ه.ق - ۴۲۱ه.ق) کتابی در تاریخ عمومی جهان به ویژه ایران، اسلام و حکومت‌های عصر خلافت عباسی در ایران و بین‌النهرین است. مسکویه متولد ری و از معدود دانشمندان و نویسندگان دربار آل‌بویه بود که آثارش تا روزگار ما به جا مانده است و شخصیت و آثارش می‌تواند مجرای برای شناخت شرایط اجتماعی و فرهنگی قرن ۴ه.ق باشد. مسکویه از پیشگامان تاریخنگاری به زبان عربی بود و نگاه تاریخی‌اش به وجه آموزندگی و ارزش تاریخ او را نخستین پیرو فلسفه تاریخ می‌سازد. به عقیده روزنتال، فلسفه تاریخی مسکویه خردپذیر ساختن روایات تاریخی و بازنمودن پیوند حوادث بود. همچنین در میان سایر مورخان اسلامی، که تمامی به جنبه اندرزگونه روایات تاریخی توجه داشته‌اند، تنها مسکویه استدلال فلسفی و حکیمانه در این موارد ارائه نمود و دید اخلاقی و پراگماتیک داشت. در واقع او معتقد به اصالت عمل و تجربه بود و گزارش‌های تاریخی را بر اساس هدف و نگرش مبتنی بر فلسفه اخلاقش انتخاب می‌کرد (تجارب‌الأمم، ۱۳۶۹: مقدمه، ج ۱، ۱۶-۲۷ و ۳۲-۳۵؛ متن، ج ۱، ۵۲-۵۳؛ تجارب‌الأمم، ۱۳۷۶: مقدمه، ج ۵، ۱۰-۱۲؛ ج ۶، ۶۵). در این ارتباط در متن تجارب‌الأمم اینگونه آمده است: «گزارش ترفندی دیگر که کشته شدن همگی، جز چند تن از آنان را در پی داشت، و سبب آن، بی‌احتیاطی در آن تنگه و نابلدی راه و بزرگ بینی نیروی خود بود» (تجارب‌الأمم، ۱۳۷۶: ج ۶، ۸).

منتقدانی همانند امامی، مسکویه را نویسنده‌ای بی‌طرف می‌دانند (تجارب‌الأمم، ۱۳۶۹: مقدمه، ج ۱، ۳۳) که دسترسی به کتابخانه‌های بزرگ وزیران و امیران آل‌بویه همانند ابن عمید (تجارب‌الأمم، ج ۶، حوادث سال ۱۳۵۵)^۷ و پسرش ابوالفتح و سپس کتابخانه بزرگ عضدالدوله دیلمی با کتاب‌های کهن و ارزشمند از ایران باستان از جمله «اندرز اردشیر» یا زندگینامه خود نوشته (توبیوگرافی) انوشیروان و سخنرانی او بدون شک در ساخت اندیشه، نگاه تاریخی و گستره اطلاعات تاریخی مسکویه مؤثر بود. مسکویه تجارب‌الأمم را، که دربردارنده حوادث قرن ۴ه.ق تا سال ۳۶۹ه.ق است، به نام عضدالدوله دیلمی نوشت.

تواریخ طبری، ثابت بن سنان و هلال صابی از منابع مسکویه در نگارش این اثر بود، و از ۳۴۰ ه.ق به بعد در مواردی که خود حضور نداشته از دیده‌ها و شنیده‌های افراد موثق همانند ابن عمید و ابو محمد مهلبی یاد می‌کند. بخش عمده جلد اول تجارب الأمم ویژه تاریخ ایران پیش از اسلام با بسیاری از اعلام کهن ایرانی است که ریشه در زبان‌های پهلوی و اوستایی دارند (تجارب الأمم، ۱۳۶۹: مقدمه، ج ۱، ۳۶-۴۵).

مسکویه گزاره‌هایی را در تأیید گفتمان سیاسی، تبارشناسی و ادعاهای ارضی حکومت بویه در تجارب الأمم وارد نموده است، از جمله در تصدیق ادعای تبار ساسانی امرای آل بویه آورده است: «...وی پدر دارا [ی بزرگ] و پدر ساسان است که ساسان خود پدر پارسیان پسین: بابک و پسران اوست...» (تجارب الأمم، ۱۳۶۹: ج ۱، ۸۷). در اینجا ساسان فرزند دارا معرفی می‌شود در حالیکه در ترجمه بلعمی به عنوان یک اثر همزمان در بستر گفتمانی رقیب، اشک فرزند دارا است (تاریخ‌نامه طبری، ۱۳۷۸: ج ۱، ۴۹۸-۴۹۹) و در تاریخ طبری به عنوان منبع هر دو اثر اشک و اردشیر دو تن از فرزندان دارا هستند (تاریخ طبری، ۱۳۷۵: ج ۲، ۴۹۳). مسکویه نیز اشک را یکی از پسران دارای بزرگ می‌داند که می‌تواند نشانه‌ای از منبع اولیه‌اش اثر طبری باشد. در حالی که او احتمالاً تحت تأثیر گفتمان سیاسی حکومت مخدوم خود برخلاف طبری ساسان را جایگزین نام اردشیر کرده و داستانی برای او آورده است که در متن طبری نیست (تجارب الأمم، ۱۳۶۹: ج ۱، ۸۷-۸۸). این مسئله کاملاً روشن است که این تغییرات ناشی از برخوردهای گفتمانی در بستری ایدئولوژیک است. در واقع گفتمان تبارشناسی تاریخی ایران، آل بویه را و می‌داشت تا حقانیت خود را از طریق ساخت و بازآفرینی گزاره‌های تبارشناسی در نظام معنایی زبان و فرهنگ مردم ایران و در جهت کسب مقبولیت به اثبات برسانند. به این ترتیب مسکویه ساسان را در پیوند با دارای هخامنشی قرار داده و او را جانشینی معرفی می‌کند که حقش از او سلب گردیده است. درست همانند روایتی که بلعمی در مورد نیای آل سامان نقل می‌کند و او را به دارای دارا متصل می‌نماید^۱ (تاریخ‌نامه طبری، ۱۳۷۸: ج ۱، ۴۹۸-۴۹۹ و ۵۰۰).

با وجودی که برخی همانند ابوالقاسم امامی، مسکویه را در متن تجارب الأمم نویسنده‌ای بی‌طرف می‌دانند، جانبداری او در تأیید گفتمان آل بویه و از دور خارج نمودن گفتمان سیاسی آل سامان با تأکید بر حدود قلمرو اشک تا ری آشکار می‌شود، در این ارتباط مسکویه اینگونه روایت می‌کند:

...برخی گویند که اشک پسر دارای بزرگ سپاهی گران گرد کرد و به آهنگ آنتیخوس که از سوی رومیان در سواد عراق بود، راهی آن سرزمین شد، ... چنان که از موصل تا ری و اسپهان به دست وی افتاد، و از نژادگی و کارهایی که از وی بدیدند... (تجارب‌الأمم، ۱۳۶۹: ج ۱، ۹۹).

در ادامه توصیف مختصری از سلسله اشکانی توسط مسکویه ارائه می‌شود. او مدت حکومت ایشان را ۲۶۶ سال می‌داند و در راستای نگاه تاریخی‌اش به وجه آموزندگی تاریخ دلیل این توصیف مختصر را اینگونه بیان می‌کند: «از کارها و کارسازی‌هایشان چیزی که از آن پندی گیریم به دست ما نیفتاده است» (تجارب‌الأمم، همان، ۱۰۰). در روایت بهرام چوبین، مسکویه داستان تقریباً مفصلی از دادگری و مردم‌داری هرمز نقل می‌کند. اما در ادامه صفت کوچک شمردن بزرگان، نژادگان و دانشوران او را نهی می‌نماید و می‌گوید که آن را از دانیان تورانی خود به ارث برده است. در نهایت آنچه باعث سرنگونی هرمز و بددلی بزرگان گردید زندان کردن مهتران و ناسپاسی از اسواران و فروگرفتن افراد از پایه‌هاشان بود، همانند آن چه با بهرام چوبین کرد و مایه نابودی وی گردید (تجارب‌الأمم، ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۸۷). در این روایت (تجارب‌الأمم، همان، ۱۴۱ و ۱۴۸-۱۴۹) می‌توان به اهمیت دانش و حضور دانشمندان در گفتمان باستانگرا^۹ و سیاسی آل‌بویه و یا شاید حتی بستر سیاسی قرن ۴ ه.ق پی برد. در روایت مسکویه به شکل قابل تأملی بهرام چوبین بی‌گناه معرفی می‌شود (تجارب‌الأمم، همان، ۱۸۹-۱۹۰). این امکان وجود دارد که مسکویه با آگاهی از رقابت‌های تبارشناسی سامانیان و آل‌بویه در بستر سیاسی، موقعیت بهرام چوبین در دربار ساسانی را به عنوان یک فرمانده نظامی که برای مدت کوتاهی بر تخت شاهان تکیه زد، توصیف کرده باشد. مسکویه با این روایت می‌توانست حقانیت گفتمان سیاسی آل‌بویه و تداوم حکومت ایشان را در برابر ادعاهای سامانیان و نشان دادن حکومت آل‌سامان به عنوان تنها صورتی از یک حکومت موقت نظامی توجیه نماید. شیوه نامیدن حاکمان وقت و حکومت‌های رقیب، به عنوان یکی از ویژگی‌های نگارشی مسکویه، این نظر را تقویت می‌نماید. تأکید بر القاب و عناوین از جانب مسکویه احتمالاً تلاشی است برای بهره‌برداری از انگاره‌ها و گرایش‌های تاریخی در رقابت‌های سیاسی و حاوی نشانه‌هایی از گفتمان سیاسی آل‌بویه و نقشی که برای خود و یا حکومت رقیب در قالب القاب به کار گرفته شده در نظر داشته‌اند. از جمله حکام سامانی: فرمانروای خراسان (تجارب‌الأمم، ۱۳۷۶: ج ۵، ۳۷۱؛ ج ۶، ۱۳۶) و گاهی امیر (همان: ج ۶، ۱۸۹)، خلیفه: سلطان^{۱۰} (همان: ج ۵، ۳۷۷) و امرای بویه: به عنوان امیر و در

برخی موارد سلطان (همان: ج ۶، ۱۸۹)، با توجه به اینکه حداقل همزمان با اتمام این اثر عضدالدوله خود را شاه^{۱۱} می خواند و وجود احتمالی زیرساخت مفهومی-اندیشه‌ای این عنوان در گفتمان باستانگرایی این دوره، در مسکویه حاکمان این سلسله را سلطان^{۱۲} -با توجه به اندیشه فارابی احتمالاً مترادف کلمه پادشاه- می خواند.

در روایت مسکویه از بهرام گور به عنوان نیای آل بویه، درباریان و بزرگان ایران حکومت را از بهرام گور به دلیل پرورشش نزد اعراب و با فرهنگ تازی و نه پارسی سلب نمودند. اما در نهایت بهرام با حمایت سپاهیان منذر و پشت سر گذاردن آزمونی پادشاهی‌اش را بازپس می گیرد. او در این داستان شخصیتی فرهیخته، دانشور و رزم‌آور معرفی می شود که از ظلم و ستم و کشتار شاه سابق (یزدگرد) به ستوه آمده و در پی آن است که با تکیه زدن بر تخت شاهی و به دست گرفتن زمام امور اوضاع آشفته ملک و مردم را اصلاح نماید (تجارب‌الأمم، ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۴۳-۱۴۸). در ساخت گفتمان سیاسی خاندان بویه انتساب به بهرام گور احتمالاً تأکیدی است بر این امر که ایشان نژاده، ایرانی و محق و توانا هستند، اگر چه به ظاهر تحت لوای حاکمیت سیاسی و فرهنگی اعراب حکومت می کنند. همچنین کشورگشایی‌های بهرام گور و این که سرزمین‌های زیادی از روم تا هند باج‌گذار او بودند از مطالب پرداخته شده در روایت مسکویه است (تجارب‌الأمم، همان، ۱۴۹-۱۵۱).

در متن تجارب‌الأمم برخی گزاره‌ها تأییدکننده گفتمان سیاسی حکومت بویه هستند، از جمله تأکید بر نقش ری در روایتی از زمان علی بن بویه در قالب برخورد گفتمان‌های سیاسی حکومت‌های اسلامی-ایرانی. این روایت نشان‌دهنده نقش کلیدی ری به عنوان دروازه غربی ایران و نقطه اتصالی است که باعث می شود مرداویج آن را به برادرش سپرده و شمشگیر از آن به عنوان پایگاهی برای اداره سایر مناطق تحت نفوذشان در غرب استفاده نماید (تجارب‌الأمم، ۱۳۷۶: ج ۵، ۳۷۴). همچنین با آنکه تقریباً مقرر دایمی آل بویه در شرق قلمرو خلافت اسلامی از زمان علی بن بویه شیراز بود، اما بر پایه آگاهی‌های مندرج در این اثر حکومت بویه همواره توجه ویژه‌ای به ری داشت (تجارب‌الأمم، ۱۳۷۶: ج ۵). مرداویج و شمشگیر در تلاش برای بازگرداندن شکوه و قدرت ایرانیان از نخستین مروجان اندیشه ایرانگرایی^{۱۳} در بافت سیاسی-اجتماعی ایران قرن ۳ و ۴ ق، که گرایش به بازتولید الگوهای باستانی را تقویت می نمود، بودند (همان، ۴۱۱-۴۲۰). این روند در نهایت به امیرالامرای معزالدوله بویه‌ای در بغداد (فرمانروایی همه کشورهای اسلام) و زیر کشیدن

خلیفه مستنکی انجامید. نمونه‌ای از گزاره‌های گفتمان باستانگرا در ارتباط با دادگری و اهمیت فرّه ایزدی و رسوم کهن ایرانی در اندیشه مسکویه اینگونه آمده است:

...چنین دانسته‌ام که دادگری برای سلطان بسیار سودمندتر می‌باشد، که این جهان و آن جهان را برایش آباد کند، فرایند ستم هر چند فراوان و زود برداشت باشد، کوتاه عمر و زودگذر است، گوئی برکت ندارد...به عکس فرایند دادگری بالنده و رو به گسترش است و آغاز کردن بدان برکت‌آور است (تجارب‌الأمم، ۱۳۷۶: ج ۶، ۲۴-۲۵).

«...روز آدینه دوم صفر، همه سپاه ریاست او را پذیرفته مراسم ایرانی سوگند و پیش کش ریحان انجام شد و از ایشان برای خود بیعت گرفت...» (همان، ۱۱۵-۱۱۶).

۵. نتیجه‌گیری

تغییر نقش دال‌های مرکزی در بستر تاریخی موجب تغییر کاربری گفتمان‌ها خواهد شد؛ از جمله گفتمان تبارشناسی که روزگاری نقش فعال و مستقیم در ساخت و پیشبرد گفتمان سیاسی حکومت‌های ایرانی داشت با ورود اسلام به بافت اجتماع-فرهنگی عقب‌نشست و به حیات خود ادامه داد. این گفتمان بار دیگر، از حدود قرن ۳ ه.ق، وارد معادلات سیاسی حکومت‌ها گردید و به منظور ایجاد مقبولیت؛ با استفاده از نظام معنایی-مفهومی زبان، به طور غیر مستقیم در گفتمان سیاسی حکومت‌های اسلامی-ایرانی فعال گردید. به این ترتیب گفتمان تبارشناسی نخستین سلسله‌های ایرانی با حفظ گزاره‌ها و دال مرکزی گفتمان تبارشناسی تاریخی؛ «شناخت حاکمیت یک سلسله بر بنیاد اتصال به تبار پادشاهان و یا پهلوانان تاریخی و اساطیری ایران»، به اظهارات تبارسازی ایشان معنی می‌دهد. همچنین برخوردهای گفتمانی حکومت‌های رقیب، که در سایه ضعف خلافت عباسی و دوری از مرکز خلافت شکل گرفته بودند، نقش مهمی در بازآفرینی و ساخت گزاره‌های گفتمان تبارشناسی داشت. دو متن تاریخی تجارب‌الأمم و تاریخ بخارا، از جمله متونی هستند که در بستر گفتمان سیاسی حکومت‌های سامانی (با ادعای تبار اشکانی) و آل‌بویه (با ادعای تبار ساسانی) تولید شده و برآورنده اهداف از پیش تعیین شده و ایدئولوژیک ایشان به ویژه تولید چهره مقبول و مورد تأیید در بافت فرهنگی و اجتماعی ایران بودند.

پی‌نوشت‌ها

۱. معنایی که از گزاره در این مقاله مستفاد می‌شود با نظر دریفوس و رابینو؛ کنش گفتاری جدی (۱۳۷۶: ۴۸)، و قول فوکو؛ پاره‌گفتارها و یا متن‌هایی که نوعی ادعای صدقی می‌سازند و به عنوان دانش مورد تأیید قرار می‌گیرند (میلز، ۱۳۸۲: ۷۹)، مطابقت دارد. گزاره‌های مُجاز، تشکیل دهنده گفتمان هستند و نقش مهمی در نحوه عمل و تفکر افراد دارند (همان: ۸۰).
۲. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد تجربه و درک مفهومی-زبانی نک. برایان فی، *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده راهبردی، ۱۳۸۳، صص ۶۲ و ۳۰۴ و ۳۱۱، رولان بارت، *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها*، ترجمه محمد راغب، تهران: فرهنگ صبا، ۱۳۸۷، ص ۳۴.
۳. مفهوم رسوب شدن (sedimentation) گفتمان‌ها را نخستین بار لاکلاو و موفه مطرح نمودند (laclau, 1990, op. cit, P. 34).
۴. تواریخ عمومی در آغاز تحت نگرش جهان وطنی اسلامی و در قالب تاریخنگاری اسلامی-عربی و از اوایل قرن ۴ه.ق با ظهور سلسله‌های ایرانی و حمایت از زبان فارسی در کنار دیگر انواع تاریخنگاری؛ دودمانی و محلی، به این زبان به نگارش درآمدند. اما تا عصر مغول تاریخ عمومی بزرگی به زبان فارسی پدید نیامد (سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۸۰: ۹۳-۹۴؛ صالحی، خرداد و تیر ۱۳۸۰: ۱۲-۱۳).
۵. ضعف و انحطاط دستگاه خلافت عباسی که به ویژه بعد از مرگ معتصم آغاز شد، به افزایش قدرت حکومت‌های محلی منجر گردید که از دانشمندان و ادیبان در حوزه حکومت خود حمایت و آنها را به تألیف کتب علمی و ادبی تشویق می‌کردند. حاصل این توجه و تمرکز قدرت در یک ناحیه در دوره‌های تجزیه سیاسی نگارش *تواریخ محلی* با توجه عمومی به یک ناحیه خاص و نه مجموع جهان بود (فروزانی، بهمن ۱۳۷۷: ۲۷). این تواریخ در ذیل تاریخ ملی (کشور) محسوب می‌شوند و عناصر سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و یا اقتصادی در تعیین و تشخیص آنها پس از عامل جغرافیایی اهمیت می‌یابند. در طبقه‌بندی *عبدالرسول خیراندیش* تاریخ بخارای نرشخی در ذیل تواریخ محلی منفرد قرار می‌گیرد، که به طور خاص به یک محل یا یک خاندان محلی پرداخته‌اند (خیراندیش، مرداد و شهریور ۱۳۸۰: ۳-۱۰).
۶. در متون پهلوی زرتشتی مربوط به قرن سوم هجری و منابع اسلامی متقدم، نسب طبقه دهقان به ویکرد (تفضلی، بهار ۱۳۷۶: ۱۴۸)، برادر هوشنگ پادشاه اساطیری، می‌رسد و در برخی منابع دیگر به منوچهر (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۸۹). معنی اصلی واژه دهقان «منسوب به ده» (فارسی باستان dahyu)، البته ده نه معنی امروزی بلکه به معنی سرزمین، بوده است (تفضلی، بهار ۱۳۷۶: ۱۴۸-۱۴۹). لفظ دهقان در اواخر دوره ساسانی به طبقه زمین‌دار اطلاق می‌شد، که در مرتبه فروتر از آزادان، بزرگان و کدخدایان قرار داشتند. همچنین بر اساس برخی منابع اسلامی متقدم،

طبقه دهقان در دوره ساسانی از شهریگان، رئیس نواحی کوچک، نیز پایین تر بودند. احتمالاً این طبقه به دنبال اصلاحات ارضی خسرو اول (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۹۴) شکل گرفت، زیرا این عنوان به فراوانی در توصیفات سازمان اداری اواخر دوره ساسانی در منابع اسلامی متقدم استفاده می شود (تفضلی، بهار ۱۳۷۶: ۱۴۸-۱۴۹). نشانه‌هایی از افزایش قدرت این طبقه در اواخر حکومت ساسانیان وجود دارد، از جمله جواز حضور در بار عام و همسفرگی با شاه، در اواخر دوره ساسانی، برای دهقانان و شاهزادگان - واسپوهران و در عربی اهل البیوتات - در دومین روز عید نوروز و در خرم روز (نخستین روز از دهمین ماه یعنی دی ماه) (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۰: ۳۴۴-۳۴۵) و همچنین حمایت دهقانان اصفهان و کرمان از یزدگرد سوم (طبری، ۱۳۷۵، ج ۵: ۲۱۴۷-۲۱۴۸).

۷.

... چون شب به خانه آمد جایی نداشت که بر آن بنشیند یا کوزه‌ای که در آن آب بنوشد. ابن حمزه علوی، فرشی و چند وسیله زندگی برایش فرستاد. دل او (ابن عمید) نگران دفترهایش بود که چیزی عزیزتر از آنها نداشت. آنها بسیار بودند، همه گونه دانش، حکمت و ادب در آنها نهفته بود، این دفترها بر یکصد چاربا یا بیشتر بار می شد. چون مرا دید از حال آنها پرسید، گفتم: سالم و دست ناخورده‌اند، خوشحال شده، آهسته به من گفت: تو نگهبانی خوش گام بوده‌ای. دیگر انبارها عوض دارند، تنها این انبار بی مانند است... (تجارب‌الأمم، ۱۳۶۹: ج ۶، ۲۷۸).

۸. یکی از موضوعات مرتبط با بحث مورد نظر، گفتمان تبارشناسی، در تاریخ بلعمی، هدف از ترجمه آن به زبان فارسی و سبک تاریخنگاری فارسی برخلاف سبک حدیث‌نگرای طبری در دربار سامانی است. با در نظر گرفتن دیدگاه آذرنوش آذرتاش در مورد معنی ترجمه در قرون نخستین و میانه اسلامی، یعنی تفسیر (آذرنوش، ۱۳۷۵: ۳۲)، و یا نظر دنیل، تغییر شکل متن در قالب فرهنگی و زبانی (Daniel, 2012: 107)، هدف سامانیان از ترجمه تاریخ طبری بهره‌برداری از نظام معنایی و ارزشی موجود در ساخت زبان فارسی در راستای قدرت بخشیدن به گفتمان سیاسی خود بود. همچنین ایشان، بر اساس نظر اسکات میثمی (اسکات میثمی، ۱۳۹۱: ۴۷)، در قالب نظریه ارتباط دانش و قدرت در ساخت گفتمان، با این ترجمه سعی در نشان دادن میزان قدرت خود در شرق داشتند.

۹. گفتمان باستان‌گرا در نظر نگارندگان گفتمانی است که اکثر مؤلفه‌های آن حداقل از ورود اسلام به ایران تا پیش از قرن ۳ ه. ق به شکل عنصر (در ساختار مفهومی نظریه لاکلاو موفه) در ساخت فرهنگی و ساختارهای اجتماعی به حیات خود ادامه دادند. این گفتمان از قرن سوم ه. ق با تشکیل سلسله‌های ایرانی در شرق قلمرو خلافت اسلامی از سطح اجتماعی فرهنگی به سطح سیاسی وارد و گزاره‌های آن حول محور هویت ایرانی-اسلامی بازآفرینی گردید. در این زمان رویدادهای سیاسی گرایش به الگوهای تاریخی ایران در قالب گفتمان باستان‌گرا را در میان

لایه‌های مختلف اجتماعی دامن زد، که در گردش از حافظه تاریخی معمولاً شفاهی به متون مکتوب انعکاس می‌یافت.

۱۰. منزوی در ارتباط با کاربرد این لقب برای خلیفه معتقد است:

...بویه‌یان، که عرب‌زده‌تر، و در نتیجه سنی‌زده‌تر بودند، با تکیه بر شیعیان دوازده امامی، خلافت سنی عرب را به عنوان سلطان پذیرفته و در زیر حمایت خود گرفته بودند، چون ایشان کاندیدای معصوم امامت را غایب می‌دانستند، خلیفگان عرب نیز با اجرای «سیاست هاشمی»، شرکت گنوسیستهای معتدل را در حکومت، برای تاج و تخت عباسی بی‌خطر می‌دیدند... (تجارب‌الأمم، ۳۶۹: ج ۶، پانوش ص ۱۹۸-۱۹۹).

۱۱. بر روی سکه‌ای طلا، مربوط به ۳۵۹ه.ق به دست آمده از شیراز، عضدالدوله به شکل یک شاه تاج‌دار به همراه متن پهلوی «شاهنشاه» نقش شده است. دو پنل چوبی نیز از یک زیارتگاه، مربوط به سال ۳۶۳ه.ق، به دست آمده‌اند، که عضدالدوله در آنها «الشاهنشاه» نامیده شده است. حتی زمانی که ابواسحاق صابی در نامه‌ای خبر پیروزی عضدالدوله به بغداد را برای رکن‌الدوله در ۳۶۴ه.ق نوشت، عضدالدوله را با عنوان «الملک الجلیل» می‌خواند؛ در حالیکه صابی در همین نامه رکن‌الدوله را «الامیرالسید» خطاب می‌کند. به نظر می‌رسد رکن‌الدوله اعتراضی به این ادعاهای فرزند نداشته است. به علاوه شاعر ابونصر بن ثبات، در نخستین فتح بغداد توسط عضدالدوله، او را به عنوان کسی که ایوان مداین را با شکوه و جلال می‌پوشاند، خطاب کرده و عضدالدوله را قهرمان و وارث شکوه شاهان ساسانی می‌خواند. زمانی که عضدالدوله برای دومین بار بغداد را فتح نمود، نماینده‌اش محمد بن عمر نیز او را به این صورت معرفی کرد: این شاه آمده است کسی که یکی از شاهان برجسته است و از شاخه خسروان والا. عضدالدوله در طول آخرین دوره زندگی بر لقب شاهنشاه پافشاری می‌کرد، از جمله در نامه‌ای که ابواسحاق صابی به منظور تبریک فتح میافزارقین در ۳۶۸ه.ق برای او نگاشت، با عنوان «مولانا الملک شاهنشاه السید الاجل ولی النعم» معرفی می‌شود. از سال ۳۷۱ه.ق عضدالدوله، «الملک العدل شاهنشاه» را به لقبش بر سکه‌ها افزود، همانند ۲ سکه به دست آمده از بصره به سال ۳۷۲ه.ق، گرچه از سال ۳۶۷ه.ق لقب «الملک العدل» بر سکه‌های عضدالدوله دیده می‌شد. در نامه‌نگاری‌های یحیی بن سعید الانطاکی و صاحب بن عباد، عضدالدوله با عناوین «الملک شاهنشاه»، «تاج المله» و «ولی النعم» خوانده شده است. احتمالاً این انتساب‌ها متعلق به آخرین دوره حکومت عضدالدوله یعنی ۳۷۱ه.ق است. بر اساس اطلاعات مقریسی، عضدالدوله معمولاً به نام «الملک السید شاهنشاه الاجل المنصور ولی النعم تاج المله عضدالدوله» خوانده می‌شد. همچنین در یک نامه به سال ۳۷۲ه.ق، مربوط به یک ضیافت در قصری در امپراطوری بیزانس، عضدالدوله به عنوان «شاه اسلام شاهنشاه» معرفی گردیده است (Madelung, Jan 1969: 100- 108).

۱۲. کلمه عربی سلطان Sultan معرف قدرت، توانایی و اقتدار حکمران است. در قرآن این کلمه معمولاً در حوزه نبوت به تفویض قدرت الهی یا وکالت الهی اطلاق می‌شود (اعراف: ۷۱؛ مؤمنون: ۴۵). و در منابع

حدیثی، اغلب این واژه را برای اشاره به قدرت دنیوی یا اقتدار حکومتی به کار می‌رود (مورگان، ۱۳۹۱: ج ۳، ۷۷). این لقب برای اولین بار به طور رسمی برای پادشاهان غزنوی از جمله سلطان محمود (متوفی ۴۲۱ ه.ق) و سلطان مسعود (متوفی ۴۳۲ ه.ق) استفاده شد (بارتولد، ۱۳۷۷). در این نظام، قدرت حکومتی و نیروی سرکوبگر در دست سلطان و قدرت معنوی در دست خلافت عباسی به عنوان امام مسلمانان بود (مورگان، همان). در بستر زمانی تألیف کتاب‌های مورد بررسی در این گفتار، اندیشمندانی نظیر ماوردی (متوفی ۴۵۰ ه.ق)، نویسنده یکی از معتبرترین منابع در مورد حکومت «احکام السلطانیه»، با تعریف وظایف سلطان و امام به صورت‌بندی گفتمان سیاسی عصر خود پرداختند (ماوردی، ۱۳۷۳). در این ساختار اندیشه‌ای، درباره ضرورت وجود سلطان گفتمانی شکل گرفت که بی‌شک بن‌مایه‌های اندیشه‌ای کهن‌تری در ساختار سیاسی دولت‌های محلی و منطقه‌ای از حدود قرن سوم ه.ق داشت که در متون این دوره انعکاس می‌یافت. در این گفتمان به عنوان مثال فارابی (۳۳۹ ه.ق/۹۵۰ م.) که بیشتر فیلسوف بود تا فقیه، با قید اینکه شاه باید به اندازه کافی ماهر و قدرتمند و در واقع شاه-فیلسوف باشد؛ چه وضع و چه شریف و چه ثروتمند و چه فقیر، تعریفی اولیه از یک شاه و یا سلطان مستقل از نظام دینی ارائه داد (فارابی، ۱۳۵۴). در مراحل بعدی جوینی (متوفی ۴۷۸ ه.ق/۱۰۸۵ م.) نظر ماوردی را، که جایگاه خلیفه را تقویت می‌کرد، رد کرده و وجود سلطان یا امیر را ضروری‌تر دانست (کازمی موسوی، بهار و تابستان ۱۳۶۹). که بعدها نظر او توسط مریدش غزالی (متوفی ۵۰۵ ه.ق/۱۱۱۱ م.) تأیید و تقویت شد (غزالی، ۱۳۸۹). وظایفی که جوینی برای سلطان عنوان می‌کند: دنبال کردن جهاد، گماردن سرداران و قضاوت و حفظ سپاهی دائمی، ناظر بر شرایط سیاسی حاکم بر سلسله‌هایی است که در راستای کسب قدرت دنیوی به تدریج جایگاه واسط دین و حکومت را کسب نموده و حافظ قدرت معنوی گردیدند. این ساختار معرفتی در دوره‌های بعد جا افتاد، به شکلی که ابن خلدون (۵۰۹ ه.ق/۱۴۰۶ م.) دگرگونی خلافت به پادشاهی را طبیعی اما منحط توصیف نمود (ابن خلدون، ۱۳۶۶) و روزبهان خنجی (۹۲۸ ه.ق/۱۵۲۱ م.) شاهان را به عنوان مدیران دنیوی پذیرفت، مشروط بر اینکه از شریعت حمایت کنند و مردم را قادر سازند تا مسلمانانی و وظیفه‌شناس باشند (خنجی، ۱۳۶۲).

۱۳. در اینجا منظور از ایران‌گرایی ساختار اندیشه‌ای است که پیشینه آن را در مقابله مفهوم ایران و آئیران در نظام اندیشه و زبان دوره ساسانی (کتیبه شاپور دوم در تاق بستان، ابوالقاسمی، ۱۳۸۰: ۲۰۰) می‌توان مشاهده نمود.

کتاب‌نامه

آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۵). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، تهران، ایران: سروش.
 ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۰). تاریخ زبان فارسی، تهران: سمت.

مقاله گفت‌وگو تبارشناسی در دو متن تاریخی قرن ۵۴ ق.؛ ... ۱۶۳

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد ۷۳۲-۸۰۸ ق. (۱۳۶۶). *مقدمه ابن خلدون*. ترجمه پروین گنابادی، ج ۲، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

اشپولر، برتولد (۱۳۹۶). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ج ۱ و ۲، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

بشار عواد، معروف (پاییز ۱۳۸۳). «در جستجوی نسخ: مولف تاریخ بخارا کیست؟»، *آئینه میراث*، مترجم: علی بهرامیان، دوره جدید، شماره ۲۶، صص ۹۳-۱۰۲.

بارت، رولان (۱۳۸۷). *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها*، ترجمه محمد راغب، تهران: فرهنگ صبا. بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۶۶). *ترکستان نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)*، ترجمه کریم کشاورز، ج ۱، تهران: انتشارات آگاه.

----- (۱۳۷۷). *خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر.

بلعمی، أبوعلی قرن ۴ ق. (۱۳۷۸). *تاریخنامه طبری*، تحقیق محمد روشن، جلد ۱ و ۲، تهران: سروش. بوسه، هربرت (۱۳۹۰). «ایران در عصر آلبویه»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، گردآوری زیر نظر ریچارد نلسون فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، صص ۲۱۰-۲۹۳.

پورشریعتی، پروانه (۱۳۹۱). «پارتیان و گردآوری شاهنامه‌های مرجع»، *ایران نامه*، سال ۲۶، شماره ۱-۲، صص ۱۱۷-۱۵۴.

تفضلی، ابراهیم (بهار ۱۳۷۶). «دهقان»، ترجمه ابوالفضل خطیبی، *نامه فرهنگستان*، شماره ۹، صص ۱۴۸-۱۵۵.

خنجی، فضل ا. روزبهان ۸۵۰-۹۲۷ ق. (۱۳۶۲). *سلوک الملوک*، تصحیح و مقدمه محمد علی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی.

خیراندیش، عبدالرسول (بهار ۱۳۷۷). «بازارهای بخارا»، *ایران‌شناخت*، شماره ۸، صص ۲۲۴-۲۴۹. ----- (مرداد و شهریور ۱۳۸۰). «صورت‌شناسی تاریخ‌های محلی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۴۶ و ۴۷، صص ۳-۳۱.

دریغوس، ه. و رابینو، پ (۱۳۷۶). *فوکو: فراتر از ساختارگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه بشیریه، تهران: نشر نی.

سجادی، صادق و عالم زاده، هادی (۱۳۸۰). *تاریخنگاری در اسلام*، تهران: سمت. صالحی، نصران. (خرداد و تیر ۱۳۸۰). «کتابشناسی توصیفی تاریخ‌های محلی (منابع و متون)»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۴۴ و ۴۵، صص ۱۲-۴۷.

صفا، ذبیح ا. (۱۳۷۱). *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، تهران: انتشارات فردوسی.

طبری، محمد بن جریر ۳۱۰ ق. (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: اساطیر. غزالی، محمد بن محمد ۴۵۰-۵۰۵ ق. (۱۳۸۹). *نصیحه الملوک*، مصحح عزیزا. علیزاده، تهران: فردوس.

فراہی، محمد بن محمد ۳۳۹ ه. ق (۱۳۵۴). *مبادی آراء اهل مدینه فاضله*، ترجمه جعفر سجادی، تهران: رز.

فروزانی، سید ابوالقاسم (بهمین ۱۳۷۷). «تاریخ بخارای نرشخی، نمونه‌های نفیس از تاریخ‌های محلی»، کتاب *ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۱۶، صص ۲۷-۲۹.

فی، برایان (۱۳۸۳). *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده راهبردی. کاظمی موسوی، سید احمد (بهار و تابستان ۱۳۶۹). «مروری انتقادی بر کتاب غیث الامم فی الثبات الظلم نوشته امام الحرمین ابوالمعالی جوینی»، *تحقیقات اسلامی*، سال ۵، بهار و تابستان ۱۳۶۹، شماره ۱ و ۲، صص ۱۳۵-۱۴۵.

کرمر، جورج (۱۳۷۵). *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: ایران: نشر دانشگاهی.

گازرانی، ساقی (۱۳۹۷). *روایت‌های خاندان رستم و تاریخ‌نگاری ایرانی*، ترجمه سیما سلطانی، تهران: نشر مرکز.

ماوردی، علی بن محمد ۳۶۴-۴۵۰ ه. ق (۱۳۷۳ ه. ش / ۱۹۹۴ م.). *احکام السلطانیه*، خرج احادیث و علق علیه خالد عبداللطیف السبع العلمی، بیروت: دارالکتب العربی.

میلز، سارا (۱۳۸۲). *گفتمان*، مترجم فتاح محمدی، زنجان: هزاره سوم.

مک کارتی، ای. دی (۱۳۸۸). *معرفت به مثابه فرهنگ*، زیر نظر و مقدمه دکتر محمد توکل، ترجمه کمال خالق پناه و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

مسکویه الرازی، أبوعلی ۴۲۱ ه. ق (۱۳۶۹). *تجارب الأمم*، ج ۱، ترجمه ابو القاسم امامی، تهران: سروش (۱۳۷۶)؛ جلد ۵ و ۶، علی نقی منزوی، تهران: توس.

مورگان، د. ا. (۱۳۹۱). *دایره‌المعارف جهان‌نویین اسلام*، سرویراستار جان. ل. اسپوزیتو، ترجمه و تحقیق زیر نظر حسن طارمی راد و دیگران، ج ۳، تهران: نشر کتاب مرجع؛ نشر کنگره، ذیل عنوان سلطان، صص ۷۵-۷۸.

میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱). *تاریخ نگاری فارسی (سامانیان، غزنویان، سلجوقیان)*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: ایران: نشر ماهی.

نوابی، عبدالحسین (۱۳۷۶)، *متون تاریخی به زبان فارسی*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر ۳۴۸ ه. ق (۱۳۶۳)، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق محمد تقی مدرس رضوی، تهران: توس.

هال، استوارت (۱۳۹۱). *معنا، فرهنگ و زندگی اجتماعی*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.

مقابله گفتمان تبارشناسی در دو متن تاریخی قرن ۱۰هـ.ق؛ ... ۱۶۵

- Daniel, E. L. (۲۰۱۲). Rise and Development of Persian Historiography. Persian Historiography, Edited by Charles Melville, A history of Persian Literature, Vol X, edited by Ehsan Yarshater, published by I.B.Tauris and Co Ltd., 101-155.
- Focault, M (1980a). Power /knowledge: Selected interviews 1972-77, ed.Gordon, C., Harvester, Brighton.
- Laclau, E (1990).New Reflections on the Revolution of our Time, VERSO London, New York.
- Madelung, W. (1969). The assumption of the title Shāhānshāh by the Būyids and begin of the deylam (Dawlat Al-Deylam). JNES, Vol 28 (1), Jan. 1969, 84-108.
- Pourshariati, P (1995). Iranian tradition in Tus and the Arab presence in Khurāsān, Columbia University.
- Weber, M. (1946). From Max Weber, translated by Gerth and Mills, New York: Oxford University Press.

